

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ».

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقُمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلُ وَأَنْ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ (۵۹) قُلْ هَلْ أَنْبَأُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ (۶۰) وَإِذَا جَاؤُكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ (۶۱) وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السَّخْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۶۲) لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السَّخْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۶۳) وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» (۶۴)

قرآن در آیات مدنی به مسئله‌ی اهل کتاب و جریان یهود و نصاری خیلی می‌پردازد، این قدر که انسان فکر می‌کند اصلی‌ترین موردی که خدا می‌خواهد راجع به آن صحبت بکند در ارتباط با **دشمن خارجی** است؛ یعنی شما از سوره‌های مدنی از آل عمران بگیرید بخوانید می‌بینید که به این بحث دشمن خارجی و مسئله‌ی این که این‌ها را چطوری تحلیل می‌کند، رابطه‌ی شما را با آن‌ها چطوری تحلیل می‌کند و شما باید در مقابل آن‌ها چگونه باشید همه‌ی حرف این است؛ یعنی از زوایای مختلف، در حوادث مختلف می‌بینید همین نکته را قرآن مدام دارد بررسی می‌کند. حالا اگر یک دور قرآن را محبت بکنید بخوانید پی می‌برید که همین است.

باز این آیات راجع به همین بحث اهل کتاب است در ارتباط با همین اعتماد نکردن به این‌هاست. این جا می‌آید که «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ» بگوای اهل کتاب، «هَلْ تَنْقُمُونَ مِنَّا» آیا دارید به

ما عیب می‌گیرید، «إِلَّا أَنْ أَمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلُ»؛ شما این خرده‌ای را که دارید به ما می‌گیرید، این عیب‌گیری که به ما می‌کنید نیست مگر این که ما ایمان به خدا آورده‌ایم «وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا»؛ و ایمان آوردیم به آنزِلَ إِلَيْنَا، به آنچه که به ما نازل شده «وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلُ»؛ و آنچه که به قبل از ما نازل شده. شما ایرادتان به ما این است.

یکی، دو نکته تذکری بگویم برای این که این عبارات در قرآن یک مقداری واضح‌تر بشود؛ چون بعضاً آدم احساس می‌کند که بعضی از آیات انگار مثل واحدهای درسی برای پر کردن ۱۴۰ واحد است که چطوری درس‌های اضافی می‌گنجانند که مثلاً اگر نبود چه می‌شد؟!

دو نکته را توجه بکنید یکی این که قرآن وقتی که یک چیزی را به گروهی نسبت می‌دهد به این معنا نیست که آن‌ها دقیقاً این حرف را می‌زنند، یا اندیشه‌شان به آن صورتی که ظاهر می‌کنند الان این است! این نیست! چه می‌خواهم عرض بکنم؟ قرآن در بسیاری از موارد ملازمات و ملزومات حرف طرف را دقیقاً بیرون می‌کشد، این را به آن نسبت می‌دهد، می‌گوید تو این حرف را می‌زنی، تو حرفت این است! برای این که این معنا را جا بیندازیم شما آیه‌ی ۳۰ و ۳۱ سوره‌ی توبه را بیاورید!

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِيُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ \* اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ \*

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ»؛ یهود می‌گویند: عُزیر پسر خداست، نصاری هم می‌گویند: مسیح پسر خدا است. البته ببینید الان جدیداً مسیحی‌ها یک ورژن زدند به «الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ» بعضی‌های‌شان یک چیزی می‌گویند که اگر آن را بگویند قابل قبول است! اگر یک چیزی، نه به عنوان ابن به معنای فرزندی که از شخص جدا می‌شود بلکه به معنای یک شأن و جلوه و جلوه‌ی برتر، اگر یک چنین چیزی را بگویند و اندیشه‌شان را اصلاح کنند، توحیدی بکنند ما مشکلی با این اندیشه نداریم، ولی به هر جهت در زمانی که این‌ها حرف‌شان این

بود، دارد که «قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ» این‌ها حرف‌شان را که می‌زنند به افواه‌شان است. «قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ» یعنی چه؟ معلوم است آدم حرفش را دهانش می‌زند، با پایش که نمی‌زند! در زبان این را بیان می‌کنند پشت صحنه چیز دیگری است. بعدش هم می‌گوید: «يُضَاهِيُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ»؛ این مشابهت دارد با قول کفار که سر ملائکه چه بحث‌هایی داشتند و این‌ها را اولاد و دختران خدا می‌دانستند و از این اندیشه چه استفاده‌ای می‌خواستند بکنند «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» \* «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»؛ این مسیحی‌ها دانشمندان‌شان و راهبان‌شان را ارباب می‌گرفتند من دون الله، این‌ها را به جای خدا، به خدایی می‌گرفتند. «وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ»؛ مسیح بن مریم را هم این‌ها به خدایی می‌گرفتند. «وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا» در صورتی که این‌ها امر نشدند مگر این که به اله واحد عبادت کنند.

عُدَى بن حاتم که مسیحی بوده و مسلمان شده، به پیامبر می‌گوید که حالا ما که مسلمان شدیم، (مثل حالا ما که مسلمان شدیم)، ولی ما این احبار و رهبان را ما ارباب نمی‌دانستیم، این‌ها را رب قلمداد نمی‌کردیم، این‌ها را خدا نمی‌گرفتیم. این‌جا پیامبر می‌فرمایند که مگر شما این‌طوری نبود که اگر این‌ها دستوری می‌دادند، حلالی را حرام می‌کردند، حرامی را حلال می‌کردند و شما مگر منهای خدا نگاه نمی‌کردید ببینید این‌ها چه می‌گویند؟ مگر این کار را نمی‌کردید؟ می‌گوید: بله! این کار را می‌کردیم؛ یعنی اگر این‌ها یک حلالی را حرام، حرامی را حلال می‌کردند ما این‌ها را قبول می‌کردیم. گفت: این همین این است. ببینید قرآن ملازمات حرف شخص را، آن گروه را می‌گیرد، و به آن‌ها نسبت می‌دهد؛ یعنی این‌ها درست است چیزی به نام خدا نمی‌گرفتند، این‌ها را خدا قلمداد نمی‌کردند و مثلاً سجده نمی‌کردند، ولی مفهوم عبودیت یک مفهومی است که به این‌ها انطباق پیدا می‌کرد با همین حرف گوش کردن‌ها. خود مسیح را هم همین‌طور، این‌ها مسیح را که عبادت نمی‌کردند ولی وقتی که این را فرزند خدا می‌دانستند، جدای از خدا می‌دانستند، فرزند جدا می‌شود دیگر، جدای از خدا می‌دانستند این من دون الله می‌شود.

وقتی که من دون الله می‌شود، بعد شما حرف این را من دون الله وقتی گوش بدهی جا دارد که به شما بگویند که شما مسیح پرست هستید، نه خداپرست! لذا قرآن لزومی ندارد که حرف طرف مقابل را عیناً نقل کند. عین همین بحث هست راجع به این عبارتی که الآن در آیات سوره مائده می‌بینید، در آیه ۶۴ دارد «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا» این‌ها همین اعتراض را به پیغمبر کردند گفتند ما اصلاً این را نمی‌گوییم، چه کسی گفته ما می‌گوییم که دست خدا بسته است؟ «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ» چه کسی گفته یک چنین اندیشه‌ای یک اندیشه‌ی در حقیقت یهودی است؟! این اعتراض را به پیغمبر می‌کردند که خلاصه شما چرا نقل قول درست نمی‌کنی از فلان. بعد پیغمبر هم جواب می‌دادند که خیر، شما وقتی که قائل به این هستی، به این هستی، وقتی که می‌گوییم انفاق بکنید فکر می‌کنید که خدا کم آورده که شما باید انفاق کنید! شما در این صورت فکر می‌کنید دست خدا بسته است یعنی این لازم را قرآن می‌گیرد.

### مسلمانی که یهودی فکر می‌کند

یا این که در روایات یک بحثی دارد یک سلیمان نامی با امام صادق سر مسئله‌ی بداء. بداء یعنی این که به عبارتی مثل این که نظر خدا عوض بشود، مثل این که خدا یک مقدری را مقدر کرده و بعد می‌گویند بدا حاصل شد. این آیا درست است یا درست نیست؟ اصلاً بدا حاصل می‌شود یا بدا حاصل نمی‌شود؟ بحث بداء یک اندیشه‌ی کلامی است. وقتی که سر چنین قضیه‌ای به امام اشکال کرد، امام به او گفتند که «فَدَّ ضَاهَيْتَ الْيَهُودَ فِي مِثْلِ هَذَا الْبَابِ»؛ تو در مثل این باب یهودی هستی. گفت: چرا؟! ... - از اصحاب امام بود - گفت: این چیست که می‌گویید؟ گفت: چون حرفت این است که دست خدا بسته است برای این که مقدرات را عوض بکند؛ مثلاً الآن کسی فکر بکند که در شب قدر مقدری تعیین می‌شود و دیگر این مقدر دست نمی‌خورد، هر کاری بکنی دست نمی‌خورد اگر یک چنین چیزی کسی حرف بزند، در حقیقت دست خدا را بسته است در این که مقدرات را عوض کند و این در حقیقت یک فکر یهودی است. لذا این تفکر فقط به قول که نیست،

اگر با دل مان «تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ» (بقره: ۱۸۱)؛ **شبهت قلوب** را با همدیگر مورد سنجش قرار بدهیم می‌بینی که این هم در این اندیشه یهودی است، در این باب مثل یهودی‌ها دارد فکر می‌کند! حضرت همین را را به او گفتند، گفتند زیرا نظر تو این است که پس دست خدا بسته است و این که «یدالله مغلوله» است و این هم حرف یهودی‌هاست.

ببینید برای همین است که، جالب است آیاتی که راجع به قرض الحسنه است همین آیه‌ی معروف قرض الحسنه در سوره‌ی مبارکه‌ی حدید هست دیگر، این آیاتی که می‌گوید: مدام بیایید کمک بکنید قرض بدهید، فلان، همه‌ی این چیزها، آیاتی است که در سور مسَبَّحات است یعنی اوّل سوره این را دارد سَبَّحْ يُسَبِّحْ؛ خدا منزّه است. اگر ما می‌گوییم شما بیا قرض بده «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ» (حدید: ۱۱)، می‌بینید که این‌ها در سور مسَبَّحات است که اولش این‌ها خدا منزّه است، اگر ما داریم می‌گوییم مدام بیایید کمک نظام اسلامی، خرج بدهید، هزینه‌اش را بدهید، اولش مشخص بکنیم که خدا از نقص منزّه است. این‌ها را در قرآن دَقَّتْ بفرمایید! آن موقع اگر کسی وقتی که خدا می‌گوید بیایید انفاق بکنید، بگوید «أَنْ نَطْعِمَ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ» (یس: ۴۷)؛ که اگر درست است خود خدا این کار را بکند، یا مثلاً انگار خدا ندارد بکند، چرا مدام از ما می‌خواهد که بکنیم؟! اگر خوب است خوب خودش بکند اگر نمی‌کند معلوم است ندارد بکند! اگر یک چنین فکری از ذهن او آن بگذرد، نه این که بگوید.

### اکثراً قول در قرآن به معنی تفکر است

ببینید این قائل، قائل‌ها در قرآن همین معناست که ما خیلی وقت‌ها می‌گوییم طرف قائل به این حرف است. قائل است نه این که الآن دارد این حرف را می‌گوید، قائل به این حرف است یعنی، نظرش در این بحث این است. الآن کسی نظرش این باشد این قائل به این حرف است لذا خدا ممکن است بسیاری از حرف‌ها را به ما نسبت بدهد که شما این را گفتید، شما این‌طوری می‌گویید، قائل به این حرف هستید، قائل به آن حرف هستید با این که ما اصلاً قائل به این حرف‌ها

نبودیم! خاصیت قرآن همین است؛ برای این است که شما می‌گوید آقا شما دشمن ایمان طرف هستید. ما اصلاً کجا دشمن ایمان طرف هستیم؟! یعنی ما کجا با ایمان طرف مشکل داریم. «هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا» در قرآن دو نوع تنقمون داریم، انتقام از ریشه‌ی نقویه به معنی انتقام تعذیبی داریم؛ مثل «إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ» (سجده: ۲۲)، و یک انتقامی داریم انتقام به معنای ایرادگیری است، انتقادی است، انتقام انتقادی؛ یعنی شما این عیبی که می‌گیرید و انتقادی که به ما دارید می‌کنید «هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ» (مائده: ۵۹)؛ چون که ما به «مَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا» به خدا ایمان آوردیم، به «مَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ» هم ایمان آوردیم. این چیست؟ این طور ادبیاتی که در قرآن هم خیلی زیاد شما می‌بینید.

بگذارید ریشه‌اش را به شما بگویم تا خودتان در آیات پیدا کنید، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. (۲۴: ۲۰) سوره مبارکه آل عمران، یک آیه‌ی محوری دارد که «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (آل عمران: ۸۵). از آیه ۷۹. ببینید اگر کسی مسیری را که انبیاء آمدند و چیزی که آوردند، یک نبیّ خدا بیاید و کار را منحصر در خودش کند؛ یعنی این مسیر دین را که همه‌شان دارند می‌آورند یک نبیّ ای یک دفعه بیاید مگر نبیّ آخر! این هم شاهدش را در آیه ۸۱ است به شما نشان می‌دهم، یک نبیّ ای بیاید در این مسیر که دین را دارند می‌آورند بگوید که کار دیگر به من متکی شد، اگر یک چنین چیزی بگوید یک‌طور دعوت به عبودیت خود آن نبیّ است. تمام درگیری این بوده که یک چیز دارند انبیاء می‌آورند و اصلش دین است و وقتی «وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ بَعْدُ» کسی هر چه که در دین هست بگوید من این را قبول می‌کنم، این هست که می‌شود گفت عبودیت خدا و الا ممکن است که شما در مسیحیت گیر کنی، حواست نباشد که وقتی یک اسلامی آمد شما طبق آیات، طبق آن چیزی که باید عمل می‌کردی باید در مسیر دین می‌رفتی، الآن دین این‌طوری آمده. باید شما دین را قبول می‌کردی نه حتی این پیامبر را دقیقاً؛ چون که ممکن است شما خودت را به این پیامبر پیچ

کنی، یک پیامبر دیگر می‌آید حالا چه کار می‌کنی؟ یک پیامبر پشت سر این می‌آید آن موقع چه کار می‌کنی؟ تکلیف تو وقتی پیامبر بعدی آمد این‌جا چیست؟ این‌که من به خدا ایمان آوردم، به «**مَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ**»، به «**مَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا**»، به همه‌ی این‌ها آوردم یعنی من در این مسیر افتادم، در این مسیر شاخه‌ی اصلی دین افتادم؛ یعنی من دین‌دار هستم و اگر کسی خودش را به یکی از این پیامبرها بچسباند و این قضیه را رها نکند، این یک‌طور دعوت عبودیت خود پیغمبر است و این آدم، دین‌دار نیست! شاهدش هم این است که وقتی یک پیغمبر دیگری بیاید، این نمی‌داند چه کار باید بکند! این پیامبر یا آن پیامبر؟ ببینید که این‌ها در جریان بحث ولایت همین است. شما قرار است به ولایت اعتقاد پیدا کنی، نه به آقای خاصی. وقتی شما خودت را به یک آقای خاصی پیچ می‌کنی، وقتی آن آقا می‌رود نمی‌دانی، سرگردان هستی نمی‌دانی چه کار باید بکنی؟ سرگردان می‌شوی که الان من حالا چه کار باید بکنم ولی وقتی که به آقای خاصی پیچ نمی‌شود، به یک اندیشه قضیه گره می‌خورد این هیچ موقع سرگردانی ندارد. این آقا است، بعد آن آقا است، بعد از آن هم یک آقای دیگری است، بعدش آقایان دیگر. (۲۵: ۰۶) این اعتقاد، اعتقاد حق است و اگر نه اگر کسی این‌طور بکند به سرانجام نمی‌رسد.

### وقتی خدا به غیر نبی حکومت می‌دهد

ببینید از آیه‌ی ۷۹ یک بحثی را با این‌ها شروع می‌کند «**مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ**»؛ بشر نیست که خدا به او کتاب بدهد حکم بدهد نبوت بدهد که عرض کردیم این حکم دادن غیر از بحث نبوت است. خیلی وقت‌ها هست که خدا به انسان حکم می‌دهد، حتی نبوت نداده حکم می‌دهد و **قدرت بر حکومت** می‌دهد و شأن حاکمیت می‌دهد. شما سوره قصص نگاه بفرمایید در همان قضیه‌ای که هنوز حضرت موسی هنوز فرار نکرده یعنی آن مشت معروف را زنده و فرار بکند و با دختر حضرت شعیب ازدواج بکند و آن‌جا کارگری بکند و چوپانی بکند و بعد برگردد، بعد وسط راه «**نُودِي مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ**» (۳۰)، هنوز به

آن جاها نرسیده، هنوز در مرحله‌ی قبل از زدن مشت است. هنوز آن جا پیغمبر نیست، ولی آیه آن جا چه دارد «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (همان: ۱۴)؛ ما به محسنین این را می‌دهیم؛ یعنی از جانب خودمان به او علم می‌دهیم، به او حکمت می‌دهیم، حکم به او می‌دهیم یعنی اگر کسی محسن باشد خدا به محسنین این‌ها را می‌دهد. اصلاً این قدر قرآن مدام «كَذَلِكَ نَجْزِي»، «كَذَلِكَ نُنْجِي»،... همه‌ی این‌ها برای این است که نشان بدهد قرآن برای این جاها نیست. اگر کسی واقعاً مضمون همین حرفی که حضرت یونس زد، در جان او بگذرد که «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» تقصیر را گردن خدا نینداز، بگو خدایا تو منزهی من غلط کردم! اگر این را در جانش بگذرد که «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» مؤمنان را همین طوری خدا نجات می‌دهد؛ نه این که در جان او باشد که بالاخره آیا خدا این درست بود؟ این همه پادویی این راه و این آخرش؟

### هرگز نبی دعوت به خود نمی‌کند

آیه دارد که «فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَنبَذَ بِالْعَرَاءِ» (صافات: ۱۴۳)؛ اگر از مسبحین نبود «لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَىٰ يَوْمٍ يُبْعَثُونَ»؛ در شکم ماهی تا روز قیامت او را نگه می‌داشتیم یعنی ممکن است طرف حکم بگیرد، این حکم را دقت بکنید. علم از طرف خدا می‌گیرد و از طرف خدا حکم می‌گیرد و این حکم یعنی هم حکمت، هم حکم می‌گیرد یعنی از ناحیه‌ی خدا می‌تواند با این حکمش حکومت بکند، نبی هم نیست. «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»؛ ما به محسنین چنین پاداشی می‌دهیم. هر کسی نیکوکار باشد و کارهای خوب بکند و کارهای خوب را خوب انجام بدهد، لغو نگوید، وقت تلف نکنید، کارهای خدا را درست انجام بدهد، خدا این چیزها را می‌دهد. برای بشری نشاید که خدا به او کتاب بدهد، حکم بدهد، نبوت بدهد «ثُمَّ يَقُولُ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ» بعد بگوید که بیایید به من گره بخورید! بلکه حرفش



این است که «كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ»؛ بلکه حرفش این است که بیایید ربانی باشید. ربانی باشید به چه ربانی می‌شوید؟ به این که تعلیم کتاب بدهید و تدریس و تعلیم و تعلّم کتاب بکنید. انسان با تعلیم و تعلّم کتاب ربانی می‌شود. می‌گویند عالم ربانی، عالم ربانی یعنی منسوب به رب می‌شود زیرا که جلوه‌ی ربوبیت خدا همین قرآن است، هر کسی این قرآن را خوب کار بکند او است که عالم ربّانی می‌شود یعنی منسوب به ربّ می‌شود بعد می‌گوید «وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا»؛ و شما را امر نمی‌کند که ملائکه و نبیین را ارباب بگیرید. ببینید اصلاً چه کسی، کدام نبی چنین کاری را کرده؟ و آن موقع نمی‌گوید ملائکه و نبیین را شما ارباب بگیرید «وَلَا يَأْمُرُكُمْ» این «لَا يَأْمُرُ» عطف به آن «أَنْ يُؤْتِيَهُ» است «مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُأْمُرُكُمْ»؛ یعنی این بشر را نسزد که شما را بیاید امر بکند که ملائکه و نبیین را شما ارباب و رب بگیرید، این هم کفر می‌شود «أَيُّ يَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»؛ او دارد امر به کفر می‌کند بعد از این که آن «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ» و هنگامی را یاد کن که خدا در حقیقت اخذ میثاق کرد از پیامبران که «لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ»؛ همین که به شما ما حکمت و کتاب دادیم «ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ»؛ گره خوردن به دین با گره خوردن به یک آدم فرق دارد. خود این رسول و تابعین این رسول این‌طوری هستند که وقتی «جاءکم رسولٌ»؛ وقتی برای تان یک رسولی آمد آن موقع از نبیین پیمان گرفتند که «مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ» یعنی فهمیدید «رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ»، از نبیین پیمان گرفتند «لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ» که ایمان به آن بیاورید «وَلَتَنْصُرُنَّهُ»؛ و نصرتش کنید. «قَالَ أَوْفَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي» اقرار کردید اقرار یعنی قال اقررنا، اقرار یعنی «قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ، فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»\*

ما متدین به دین خدا هستیم. گره نخور حتی به پیغمبر!

«أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْتَغُونَ»؛ آیا دین غیر خدا را می‌طلبید؟ «وَلَهُ اسْلَمَ» ما قرار است دین خدا را داشته باشیم، نه دین کسی را. به استناد همین آیه ی ۸۱ ما متدین به دین خدا هستیم و چون دیگر این رسول، رسول آخر است، دیگر کسی بعدش نمی‌آید به او بگوید که «رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا». اگر یک رسول دیگری می‌آمد ما باید همین کار را می‌کردیم؛ چون ما متدین به دین خدا هستیم. همه‌ی آسمان‌ها و زمین عالم الآن «طَوْعاً أَوْ كَرْهاً» همه تسلیم خدایند، تکوین عالم این‌طوری است، به شما هم می‌گوید در تشریح عالم همین‌گونه باشید، تکوین عالم به سمت توحید است، به سمت خداست، تشریح عالم هم به سمت توحید و به سمت عبودیت خدا. گره نخور حتی به پیغمبر! گره نخور حتی به پیغمبر یعنی فیکس نشو به یک پیغمبر. چون یک دفعه می‌بینی یک پیغمبر دیگری آمد، یک پیغمبر دیگر آمد.

(سؤال) نه! الآن نمی‌آید. می‌دانم الآن دیگر نمی‌آید. این را که می‌دانم. می‌خواهم عرض کنم شما فرض کن الآن زمان حضرت عیسی، ما الآن داریم انجیل، کلاس انجیل است. به شما می‌گوییم آقایون به یک پیغمبر گره نخورید، شاید یک پیغمبر دیگر آمد. ما این پیغمبر را همیشه شعاعی از اشعه‌ی خدا می‌دانیم، برای همین است که «ما أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (نساء: ۶۴) خود این رسول وقتی اطاعت می‌شود به اذن الله دارد اطاعت می‌شود. رسول دارد به اذن الله اطاعت می‌شود «ما أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ». آن موقع این فرق دارد. شما به عیسی ایمان آوردی که عیسی را داری اشعه‌ای از خدا می‌بینی یعنی آخر دست شما در نظام توحیدی ایمان آوردی یا در غیر نظام توحیدی ایمان آوردی یعنی می‌بینی که یک گوشه‌ای هستی، آخرش این است که شما امام را قبول داری یا ولایت فقیه را؟ آخرش چه را قبول داری. این مهم است. چطورى الآن این شبهه کاملاً واضح است، معلوم است که بالاخره پدر در بیار است، شما بالاخره الآن چه را قبول کردید. برای همین است که می‌آیید در این جا آیه ی ۸۴، یک چنین چیزی بگو! «قُلْ أَمَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ

**مُوسَى وَعِيسَى وَالنَّبِيِّونَ** ببینید یک تنوع عجیب و غریبی هم دارد، خوب لزومی نداشت به این تفصیل بگوید! همین که می‌گفت «**أَنْزَلَ إِلَيْنَا مِنْ قَبْلِ**» دیگر تمام شد! ولی کاملاً دارد تأکید می‌شود به این که چیزی که قرار است ایمان بیاوریم این مسیر است، این هم اسمش دین است که همان شاهراه اصلی است. برای همین ما به هر نبی‌ای که بگویی ایمان می‌آوریم، به همه‌شان هم ایمان داریم. بگو که ما، مایی که زمان پیغمبریم؛ یعنی این‌ها که به پیغمبر ایمان دارند، یعنی مسلمان هستند، می‌گویند تو این‌طور بگو که ما به چیزهایی که به خودمان ابراهیم، اسماعیل، یعقوب، اسباط یعنی نوه‌ها، یعنی نوه‌های این‌ها، همه این‌هایی که پیغمبر بودند نه اسباط، (می‌دانید که اسباط، سبط یعنی نوه به این نوه‌هایی که پیغمبر بودند). می‌دانید که نسل یعقوب هم، نسل پیامبری‌اش از یوسف نماند از لاوی ماند. البته یک روایتی دارد که می‌گویند که وقتی به پدرشان رسیدند مثلاً حضرت یوسف از اسب پیاده نشدند، یک چنین روایتی دارد که حضرت یوسف از اسب پیاده نشدند، و این شأن جایگاه پدر را نگه داشتن مهم است، (البته در فیلم نشان داد که پیاده شدند دویدند بغل همدیگر). حالا هر چه بود بالاخره نسل پیامبری از او ماند. اسباط یعنی نوه‌ها، نوه‌هایی که از نسل لاوی ماند. «**وَمَا أَوْتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ**»؛ یعنی دیگر همه را یک کاسه کرد، همه‌ی نبیون را ما ایمان داریم. «**لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ**» ببینید ما مگر فرق نمی‌گذاریم؟! خود خدا بین نبیین فرق می‌گذارد، می‌گوید «**فَصَلِّنا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلٰى بَعْضٍ**» (اسراء: ۵۵) این در چه متنی است که «**لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ**»؟ در این است که همه‌ی آن‌ها اشعه‌ای از شعاع وجودی خدا هستند، همه‌ی‌شان وجه الله هستند. ما عاشق این وجه الله هم حاضر هستیم بشویم. ما به این مسیر دین ایمان می‌آوریم. به دین خدا آخرش ایمان آوردیم و این «**وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا**» اصلاً این آیه ربطی به اسلام ندارد. این آیه در فضای این سوره، به اسلام به معنی خاص ارتباط ندارد آلا این که یک نکته‌ی ظریفی وجود دارد و آن نکته‌ی ظریف این است که این قرآنی که قرار است تا پایان دنیا را اداره کند، هم اسم آن **شاهراه اصلی** را اسلام

گذاشتند، هم اسم این **شریعت خاص ختمی** را اسلام گذاشتند چون الآن این منطبق در آن است. این نکته‌ی ظریف این است. خدا که لغت کم نداشته! خدا یک مصدرهایی درست کرده همه‌ی عرب‌ها را حاج و واج کرده! مثلاً داریم «**لَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ**» (بقره: ۱۹۵) تهلکه بر وزن تفعله. همه لغویون مانند این باب تفعله چیست؟ بحث شد که ما باب تفعله نداریم، اصلاً وزن تفعله نداریم! فخر رازی حرف خوبی زده گفته اگر قبول کردیم قرآن معجزه است، این وزن را هم داریم؛ چون قرآن گفته. باب تفعله داریم چون قرآن دارد که «**لَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ**». این قرآن که لغت کم نداشته که هم بیاید اسم این شریعت آخر را اسلام بگذارد، هم این شاهراه را اسلام نام بگذارد. اما چرا گذاشته؟! به خاطر این که از این به بعد آن چیزی که منطبق روی این شاهراه می‌شود خود همین شریعت است. «**وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيناً**» یعنی این شاهراه، همان چیزی که همه‌شان آوردند، «**فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ**».

**متدینی که دین‌دار نیست!**

آن موقع حرف آن آیه‌ی سوره‌ی مائده یک چنین چیزی می‌شود، می‌شود این که آقا ما خداپرست هستیم، ما به خدا ایمان آوردیم، نه به یک نبی خاص، به نبی خدا ایمان آوردیم، لذا اگر لازم باشد با شماهایی که با این مسیر دین دارید مقابله می‌کنید مبارزه بکنیم ولو مسیحی باشید ما با شما هم مبارزه می‌کنیم. بعد این عبارت در قرآن خیلی تکراری است فقط با این ذهنیت نگاه بکنید، آن وقت می‌بینید این عبارات حرف دارد، که مدام این‌طور گفته می‌شود که به ما نازل شده، به قبلی‌ها نازل شده؛ به خاطر این که شما مسیحیتی که الآن با اسلام درافتادید، اولاً کجاست آن اهل‌تان آن «**رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ**» حتی اگر شما پیروان مسیح باشید وقتی با اسلام مبارزه می‌کنید شما خداپرست نیستید، با شما مبارزه می‌کنیم. این اصلاً به معنای مبارزه ادیان با همدیگر نیست! چون که این اصلاً دین ندارد؛

**هیچ محبوبی نمی‌تواند برای آدم خدا بشود**

چون تو به این آدم گره خوردی. تازه اسم خودت را می‌گذاری که به این آدم گره خوردی چون خود آن به همین مسیر گره خورده، در خود این مسیر است و گرنه غیر از این باشد، **واقعاً هیچ محبوبی نمی‌تواند برای آدم خدا بشود**. یک آدم را منهای خدا بکنی. بعضی‌ها درباره این مفهوم دروغین عشق، خیلی وقت‌ها اصرار می‌کنند که نشان بدهند که یک سری مردها عاشق زن‌هایشان هستند، یک سری زن‌ها عاشق مردهایشان هستند. اصلاً چنین چیزی وجود ندارد! یک خالی‌بندی‌ای بیش نیست. البته گفتن این دروغ‌ها اشکالی ندارد! در روایات آمده که مثلاً کسی به همسرش بگوید من عاشقت هستم، این‌ها دروغ‌هایی است که ایرادی ندارد، حتی تصریح شده اصلاً این‌ها دروغ‌هایی است که گفتنش ایراد ندارد، ولی یک آدم به شدت کوچک‌تر از آن است که کسی بتواند عاشقش بشود. **«وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»** (بقره: ۱۶۵) پیوندهای دیگر براساس مودت و رحمت است فقط! یعنی در تمام پیوندهای اخوت دینی همین‌طور است، پیوندهای زناشویی همین‌طور است، این‌ها دست به دست هم و کنار هم رو به سمت خدا، این‌طوری‌اش معنی دارد و این‌طوری خیلی اتفاقاً لذت‌بخش است و گرنه این‌که در همدیگر ذوب بشوند یعنی رو به روی همدیگر باشند، همه‌اش تزاخم می‌شود! اصلاً هیچ آدمی عرضه ندارد که آدم عاشقش بشود یا باید الله باشد یا وجه الله باشد، که در حقیقت انسان بتواند خودش را در این ذوب بکند. وقتی که در این ذوب کند به سمت خدا می‌رود، یعنی کسی که خودت را در آن ذوب کنی به سمت خدا می‌روی و این‌ها در داخل همین مسیر هستند، این‌ها هیچ به معنای این‌که روابط خانوادگی بد است، این‌ها را نگویند، روابط خانوادگی بد می‌شود، تلویزیون یک چیز دیگر می‌گوید... این‌ها حرف‌های دروغی است که تلویزیون می‌گوید و خیلی وقت‌ها خانواده‌ها را پرتوقع کرده! بنده به عنوان یک کسی که مشاوره می‌دهیم گاهی اوقات می‌بینیم این دروغ‌های تلویزیون را باور کرده‌اند، لذا فکر می‌کنند در زندگی خانوادگی‌شان به بن بست رسیده‌اند! در صورتی که اصلاً این‌طور نیست، خود قرآن اصلاً چیزی به عنوان عشق نمی‌گوید، **«جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً»** (روم: ۲۱)؛ خدا بین

شما مودت و رحمت جعل می‌کند و همین خیلی هم خیلی خوب است و بیش از این هم نیست، توقع بیش از این هم نکنید! تا انسان به خدا نرسد آن موقع به آن لذت‌ها نمی‌رسد... ما که نرسیدیم ولی می‌گویند نخوردیم نان گندم ولی دیدیم دست مردم!<sup>۱</sup>

خلاصه این که رفتن در این مسیر خدا و عاشق خدا شدن، پیوندها را هم با همدیگر درست می‌کند. پس این عبارتی که «وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَأَنْ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ» ببینید چقدر قرآن این انصاف را رعایت می‌کند! انصاف قرآن خیلی عجیب است! قرآن نمی‌گوید همه‌شان فاسق هستند. مثلاً شما همین لحن سوره‌ی آل عمران را ببینید که چقدر لحن تندی است نسبت به این اهل کتاب، با این حال می‌گوید «مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقَنْطَرٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ» (آل عمران: ۷۵)، «لَيْسُوا سَوَاءً» (همان: ۱۱۳)؛ این‌ها همه‌شان یکسان نیستند. همه‌ی این‌ها را با یک چوب نرانید. همه‌شان این‌طور نیستند، بعضی‌هایشان هستند یک قنطار به او بدهی پس می‌دهد. قنطار یعنی آن خیک گاو را پر طلا می‌کردند، ولی بعضی‌ها دینار بدهی پس نمی‌دهند. این‌ها همه‌شان مثل همدیگر نیستند، همه‌شان فاسق نیستند. این نیست که شما در کشورهای خارجی بگویی: این‌ها همه‌شان بی‌خود هستند، همه‌شان داغان، همه‌شان اهل جهنم هستند! همه‌شان این‌طور هستند. نه! این‌طور نیستند. قرآن از بعضی‌هایشان یاد می‌کند به این‌ها که این‌ها از اهل کتاب بودند که آیات قرآن را می‌دیدند، پیغمبر را می‌دیدند، اهل «تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ» (مائدہ: ۸۳)؛ این‌ها اهل بکاء بودند، اهل گریه بودند، چه بودند، این‌ها بودند... حتی در مباحثه خیلی عجیب است، قرآن می‌گوید: «وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (سبأ: ۲۴) ببینید این آیه چقدر چیز عجیبی است «وَإِنَّا أَوْ» خدا است، پیغمبر خدا است دارد با یک نفر مباحثه می‌کند، دارد بحث می‌کند، می‌گوید: «وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»؛ یا ما یا شما یکی داریم اشتباه می‌کنیم! ببینید این روش بحث است. حالا من جوجه طلبه وقتی می‌خواهم با یک نفر بحث کنم از اول او را متوجه می‌کنم که بدان که تو داری اشتباه می‌کنی! اصلاً با این

شروع می‌کنیم با همدیگر ولی پیغمبر خدا وقتی می‌خواهد با یک نفر بحث کند می‌گوید «وَأَنَا أُوْ  
إِيَّاكُمْ لَعَلِّي هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»؛ بالاخره نمی‌شود که دو تایی ما درست بگوییم دو تایی ما  
هم غلط بگوییم! داریم طرفین نقیض را می‌گوییم یا من درست می‌گویم یا شما می‌گویید. حالا  
شروع کنیم به بحث..

### جدال نکنید حتی اگر حق با شما باشد

این انصاف قرآن خیلی عجیب است! حرف خشمگینانه شما در قرآن نمی‌بینید، با این‌که دارد  
«أَنْ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ»؛ شما این‌طور هستید. این جدال‌های بی‌خود کردن خوب نیست، البته جدال  
به احسن کردن خوب است داریم که «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (نحل: ۱۲۵) ولی یک چیزهایی  
هست که گفتند طعم ایمان را کسی نمی‌چشد مگر این‌که از جدال و مجادله کردن بپرهیزد، «وَأِنْ  
كُنْتَ مُحِقًّا»؛ یعنی ولو این‌که محق باشی با کسی جدال نکن، مجادله نکنید؛ یعنی کار را به مرء و  
خصومت نکشانید که اگر یکی تو بگویی، من ۱۰ تا می‌گویم! دیدید بعد از این صحنه‌ها انسان  
چقدر سنگین می‌شود؟! انسان چقدر به جهت روحی خرد و خاکشیر می‌شود؟ راه خدا که نباید آدم  
را به جهت روحی این‌طور خرد و خاکشیر کند! حتی گفته‌اند که اشکال ندارد، حتی طرف مظلوم  
طرف مظلوم اگر می‌بیند با معذرت‌خواهی ریشه شر را می‌کند، بگوید آقا ببخشید من معذرت  
می‌خواهم، ولی می‌بینید یکی این می‌گوید، یکی آن می‌گوید، بعد این‌ها می‌بینی حتی می‌رود در  
مسائل خدایی و دین و پیغمبر و این چیزها...! ول کن. نمی‌خواهد این‌قدر بحث کنی! می‌بینی فرد  
این‌قدر دارد خودش را آزار می‌دهد. چه کسی در این بحث‌های تند این مدلی حرف را قبول  
می‌کند. شما دو تا «وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ» قرار بود گفتیم، شاید این‌آن یک گیری دارد، جلوی یک  
نفر است نمی‌خواهد کوتاه بیاید به هزار دلیل، شاید اصلاً تو داری اشتباه می‌کنی! شاید و هزار چیز  
دیگر. هر موقع خصومت و مرء ایجاد شد یعنی یکی این بگوید، یکی آن... گوش‌ها قرمز، نمی‌دانم  
این‌طوری در این حالت، بحث راجع به خدا هم در این زمینه نمی‌خواهد بکنی، در صریح روایت

است نمی‌خواهد هیچ بحثی بکنی «وَإِنْ كُنْتَ مُحِقًّا»؛ ولو که محق باشی بگو آقا غلط کردم ببخشید من اشتباه کردم. رها کن! شر را بکن. این قدر بحث نکن! بعضی‌ها فکر می‌کنند این قدر بحث کنند خوب است! مؤمن همیشه دارای یک آرامش است. در روایات ببینید. می‌بینید وقتی می‌آمدند با ائمه بحث می‌کردند، ائمه با یک وزانتهی، تا جایی که بحث وزانت دارد ادامه می‌دادند، وزانت ندارد رها می‌کنند. طرف یک چیزی می‌گوید، مثلاً حتی یک ناسزا می‌گوید فلان این‌ها با یک سعه‌ی صدری، با یک صبری برخورد می‌کنند. ما وظیفه‌ای جز ابلاغ در این زمینه‌ها نداریم. بله، اگر وظیفه نهی از منکر باشد، عملی باشد، به کتک زدن و کشتن هم باشد باید انجام بدهیم، می‌دهیم، ولی گفتند طعم ایمان را کسی می‌چشد که مرء و جدال را رها کند.

(۶۰): قُلْ هَلْ أَنْبَأُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ \*

«قُلْ هَلْ أَنْبَأُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ»؛ بگو آیا خبرتان بدهم به یک چیزی بدتر از آن «مَثُوبَةً»، مَثُوبَةٌ یعنی به جهت پاداش و ثواب عند الله. ببینید نمی‌خواهد بگوید که ایمان به خدا و ایمان به کتب قبل و بعد و این‌ها شر است و این شرتر از آن است؛ این‌ها افعال تعیین هستند و آن‌ها افعال تفضیل. بعضی افعال هست افعال تعیین به آن می‌گویند یعنی این شر است نه این‌که آن‌ها شر است این شرتر از این است الآن! یا باید این‌طوری گفت یا باید این‌طوری گفت که در حقیقت از دید آن‌ها دارد می‌گوید یعنی اگر شما برای‌تان این شر است، این از آن شرتر است. یا باید این‌طور گفت که بشود این را معنی کرد. این مَثُوبَةٌ هم، ثواب، ببینید ما الآن استفاده‌ای که می‌کنیم ثواب را به معنای چیزهای خوب استفاده می‌کنیم یعنی آن چیزی که خوب باشد می‌گوییم ثواب دارد. در صورتی که ثواب از همین ریشه‌ی ثوب است مثل یک جامه‌ای که بر انسان پوشیده می‌شود هست یعنی عمل انسان مثل جامه‌ای است که بر انسان پوشیده می‌شود، این ثواب است. ثواب؛ یعنی یک ثوب و پیراهنی است که بر این پوشیده می‌شود حالا می‌تواند برای امور خیر



باشد و در خیرات باشد، می تواند در امور شر باشد. برای همین است که مثلاً داریم «بَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ». ببینید ما در خبرهای خوش از بشارت استفاده می کنیم اگر با قرینه ای باشد کنار مثلاً «بشیراً و نذیراً» باشد، آن جا کاملاً قرینه دارد که به معنای خبر خوش است، ولی بشارت، خود معنی کلمه ی بَشْرٌ یعنی چیزی که در بشره ی انسان تأثیر می گذارد؛ یعنی در پوست آدم اثر می گذارد، به این می گویند بشارت. حالا یک خبر خوشی ممکن است در بشره تأثیر بگذارد یا خبر بدی در بشره تأثیر بگذارد لذا می گویند «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» شما این ها را به عذاب الیم بشارت بده. لزومی هم ندارد به این تفسیر بشود که یعنی دارند مسخره شان می کنند ، حالا دارند می گویند مثلاً استفاده کن، مثلاً الآن لذت ببر این طوری! این استفاده لزومی ندارد. این جا هم که گفته «أَتَبَّتْكُمْ بَشْرٌ مِّنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ»؛ از این بدتر می خواهی یعنی بد این است «مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ»؛ کسی که خدا لعنتش کند این ها همه اش صفاتی است که برای همین یهودی ها در قرآن به تفکیک آمده. «وَعَصَبَ عَلَيْهِ»؛ این ها مغضوب علیهم هستند، «وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرْدَةَ وَالْخَنَازِيرَ»؛ و یک سری از آن ها را میمون و خوک کرد «وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ»؛ و این ها عبد طاغوت بودند، «أُولَئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا»؛ این ها در مکانی شر هستند به لحاظ مکان «وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ»؛ و این ها گم شدند. (سواء السَّبِيلِ، صفت و موصوف است که صفت آمده اضافه شده به موصوف، یعنی السبيل السواء یعنی و این ها می آید صفت به موصوف خودش اضافه می شود سواء السَّبِيلِ) «أَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ» یعنی در آن سبیل مستقیم این ها از این گم شدند.

یک نکته در بحث قردة و خنازیر فقط یک اشاره بکنم، ببینید! بعضی ها این آیات را و اصلاً کل این ماجرای را، برای مسخ حیوانات آن هم **مسخ ملکی** شاهد گرفتند یا گفتند که می شود انسان مسخ بشود و گفتیم یعنی چه مسخ بشود؟ می گویند یعنی این که روح او در بیاید برود در کالبد یک حیوانی، این را مسخ می گویند. این مسخ را ما قبول نداریم به ادله ی زیادی، این مسخ قابل قبول است به این مسخ اصطلاحاً مسخ ملکی می گویند. یک مسخ دیگر را ما قبول داریم و آن مسخ

ملکوتی است، **مسخ ملکوتی** یعنی این که جان انسانی که تغییر بکند این شکلی که یکی از اعراض است چیزی نیست می تواند تغییر کند مثل یک خمیری که شما بردارید این ماده‌ی آن که وجود دارد وقتی این ماده است شما می توانید این خمیر را شکل بدهی یک موقع یک طوری بشود، بعد یک موقع یک طور دیگری بشود و این شکل عوض بشود. این‌ها به اصطلاح فلاسفه جوهر نیست یعنی شکل جزء عرضیات آدم است. اتّفاقی که می افتد در مسخ ملکوتی این است که چون جان تغییر می کند وقتی که جان و نفس انسان تغییر می کند در همین دنیا حالا برای کسانی که مسخ نشوند شما حتّی دارید که مؤمن چگونه می گویند، صبیح الوجه می شود، زیبا می شود، دلنشین می شود، این می شود تا می شود مؤمن، حتّی نمی دانم دیدید یا نه؟ این سیاه برزنگی‌ها هم ما دیدیم تو دل برو می شوند یعنی من دیدم چهره‌ی خارجی خیلی سیاه از این سیاه‌های آمریکایی که مثلاً آمده قم طلبه شده و اهل عبادت، حالا این اصلاً قیافه‌اش به دل می نشیند. چطور است که روح در جسم تأثیر می گذارد یا نمی دانم دیدید این آدم‌هایی که از طرق ریاضت‌های غیرشرعی به یک جایی می رسند با اجنه و اجنه با جنیان ارتباط دارند یا نه؟ من این‌ها را هم دیدم. یک کسانی که باید به قرآن بی احترامی بکنند، باید کارهای عجیب و غریبی بکنند (که جای گفتن آن این جا نیست) باید در محیط خیلی دود و تاریک و این‌ها باشند بعد رمز کارشان هم این است که باید به قرآن بی احترامی بکنند! نکته‌ی اصلی آن این است زیر تشک او قرآن است، تشکی که روی آن نشسته است، یا مثلاً قرآن را در دستشویی آویزان کرده، کرده در پلاستیک و داخل سیفون گذاشته، یعنی هر بلائی سر قرآن بتوانند به جهت تنجیس قرآن در بیاورند می آورند! و قابلیت هم پیدا می کنند آن موقع! بعد قیافه‌های این‌ها دیدن دارد یعنی به قدری این قیافه کریه المنظر می شود! این اثر روح در جسم است، روح در جسم مادامی که با هم هستند تأثیر می گذارند به هم دیگر، حالا این که این‌ها به قرده و خنازیر تبدیل شدند این همین مسخ ملکوتی است، یعنی همین نفس یک آدم است ولی شکل آن تغییر کرده، شکل آن که به عنوان یکی از عرضیات او

است تغییر کرده، نه این که فکر بکنید اسلام مسخ را به آن معنی که مرسوم است قبول دارد بعد آخر این آدم است و عذاب او هم به همین است و گرنه حیوان بودن که عذاب ندارد؛ مثلاً یک میمون، میمون است دیگر! ولی این می داند آدم است و این شکلی است! فرض کنید خدای نکرده شما بروید در آینه نگاه کنید ببینید قیافهات شبیه میمون است! این است که عذاب است و گرنه میمون بودن که عذاب نیست، ولی کسی خودش را در آینه نگاه بکند به یک قیافه‌ی دیگری ببینید این است که عذاب است می داند آدم است ولی الآن این گونه است.

سؤال: وقتی روح آدم برود در جسم یک میمون، آن هم عذاب است دیگر؟

جواب: آن اشکال علمی دارد، این که مثلاً یک حیوانی مرده باشد. کلاً در انواع مسخ این را می گویند که این طرف می میرد روح او می رود در یک بدن دیگر، همین روح می رود یک بدن دیگر را اداره می کند؛ مثلاً می گویند الآن این آن است. الآن این روح او حلول کرده در این، این همان آدم است. یک چنین چیزی ما نداریم. اشکال علمی دارد یا این که روح او می رود در بدن یک حیوانی، دیدید بعضی وقتها این چیزها در عرف آدمها هم وجود دارد؟ مثلاً شب جمعه یک پرنده‌ای می آید طرف می گوید بابایم آمد! فکر می کند دقیقاً خود پدرش است بال می زند الآن آمده این جا، یعنی یک گونه‌ای قائل به مسخ است که روح پدرم الآن رفته در بدن این پرنده آمده به سرکشی ما! ما قائل نیستیم به چنین چیزی که روح بدنی که می میرد می رود در یک بدن دیگر و می آید در همین دنیا باز دوباره می آید اداره می کند همین دنیا را.

(سؤال) چون که اینها را تبدیل کرده بوده به قرده و خنازیر. اینها در آن بحث قضیه گوساله‌ی سامری و آن ماجرای که بازی کرده بودند با حادثه‌ی شنبه، که می دانید دیگر حادثه‌ی شنبه معروف است که اینها بحث این بود که گفته بودند شما شنبه شکار نکنید که شنبه هم همه می آمدند «يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعاً» (اعراف: ۱۶۳) این را در قرآن دارد و خیلی جالب است که این ماهی‌ها روزهای شنبه می آمدند حمام آفتاب می گرفتند چون اینها قرار نبود شکار بکنند. «وَيَوْمَ لَا

يَسْتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ»؛ غير شنبه هم اصلاً نمی آمدند. بعد خدا می گوید: «كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»

حالا یک پرانتز بگویم ببینید! اگر کسی با خدا کارهای پیچیده بکند، خدا با او خیلی پیچیده بازی می کند؛ و اگر کسی با خدا خیلی صاف و روشن برخورد بکند، خدا هم امتحان های او روشن است یک مقداری، ولی اگر کسی با خدا حيله گری بکند خدا با او حيله گری می کند! در همین اول دعای ابو حمزه دارد که «إِلَهِي لَا تُؤَدِّبْنِي بِعُقُوبَتِكَ وَلَا تَمَكِّرْ بِي فِي تَمَكُّرِ بِي فِي حِيلَتِكَ»؛ با حيله هایت با من مکر مکن! یعنی خدا خیر الماکرین یک دفعه یک طوری امتحان می گیرد که اصلاً طرف نمی داند چه کار بکند حالا نمی داند از کجا خورده، در آن ماجرای شنبه که این ها به هر جهت آن حرکت را انجام می دهند، شنبه ها تور می انداختند می گرفتند این ها را یک شنبه ها می گرفتند یعنی همین کلاه شرعی های این مدلی. طرف می گوید ربا است می گوید با یک قوطی کبریک مثلاً ضمیمه ی با یک قوطی کبریت این کل آن را درست کرد الان، بعضی وقت ها درست است بعضی چیزهایش درست است چون که بالاخره «عُقُودٌ تَابِعَةٌ لِلْقُصُودِ»<sup>۲</sup>؛ این عقود تابع این قصدها است ولی گاهی اوقات یک کارهای عجیب و غریب طرف انجام می دهد که مثلاً از شر ربا و ربوی بودنش خارج بشود؛ مثلاً این جنس را به ضمیمه ی یک جنس دیگر مثلاً در حد قوطی کبریت انجام می دهد تا ربا ی این از بین برود. خلاصه با خدا مکر نکنید! با خدا مکر بکنید خدا می پیچاند آدم ها را! «كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» چون فسق کردند این طوری می کنیم، این طوری امتحان می گیریم. این ها را در این ماجرا به این تبدیل کردند دارد تعریض می زند که این قضیه ایمان به خدا بد است یا این بد است؟ چون این در تاریخچه ی آن ها بوده و خودشان هم این را می دانند که مثلاً اقوام آن ها یک چنین کاری کردند، یک چنین خطایی را مرتکب شدند و یک چنین ثمری هم داشته! البته این را هم به عنوان نکته بدانید به این معنا نیست که الان یزید و معاویه و این ها به قرده و خنازیر هم تبدیل نشدند و خیلی کار بدتر از این ها هم کردند؛ یعنی بدتر

بودن جزای بدتر دارد ولی لزوماً ما به بدتر بودن آن پی نمی‌بریم! برای ما معلوم نمی‌شود. ببینید کسی که شنبه ماهی گرفته این تبدیل می‌شود به قرده و خنازیر، خوب یزید امام حسین را کشته این دیگر چه باید می‌شد؟! اگر با نگاه خطی برخورد کنی با قضیه، باید چه می‌شد؟ پودر باید می‌شد و اتفاقاً هم نشد! قطعاً جزای بدتری دارد ولی این که این جزای بدتر را ما اولاً در این دنیا برای طرف محاسبه بکنیم بعد به بدتر بودن آن هم پی ببریم این‌ها را دیگر خدا خودش می‌داند چطور جزاها را بدهد. ولی خلاصه برای خدا شکلک در آوردند خدا هم با این کار دیگر درست‌شان کرد. این اشاره به همان جریان یهود است.

### نفاق دشمن داخلی و نفاق دشمن خارجی!

(۶۱) «وَإِذَا جَاؤُكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ»

این‌ها به کفر می‌گویند ایمان آوردیم؛ یعنی آن یهودی منافقانه ایمان می‌آورد. ببینید یک موقع دشمن داخلی منافقانه می‌آید، یک موقع دشمن خارجی هم منافقانه می‌آید این‌ها را باید حواس‌مان باشد. یعنی دشمن خارجی است ولی آن هم باز منافقانه می‌آید، می‌گوید: ایمان آوردیم، می‌گوید: قبول داریم حرف‌هایتان را! این‌ها «وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ» و حال آن که با کفر می‌آید با کفر هم می‌رود «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ»؛ و خدا اعلم آن چیزی است که این‌ها کتمان می‌کنند.

این جا یک چیزی به شما نشان بدهم شما آیه‌ی ۵۴ انعام را بیاورید، ص ۱۳۴؛ «وَإِذَا جَاءَكَ

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ»؛ یک عده با ایمان به آیات خدا می‌آیند پیش پیغمبر، به او می‌گویند سلامّ علیکم، به ایشان بگو سلام علیکم. حالا بستگی به سطح طرف دارد اگر سطح او متوسط باشد که این سلام را از زبان خود پیغمبر می‌شنود، اگر سطح او خیلی عالی باشد سلام خدا به او ابلاغ می‌شود که «فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ»؛ خدا به تو سلام می‌رساند «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»؛ خدا برای خودش رحمت نوشته «أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ

أَصْلَحَ فَآتَهُ غُفُورٌ رَحِيمٌ»؛ این حال مؤمنانه به سمت خدا آمدن است و به سمت رسول آمدن است. سوره مبارکه انعام، آیه ۲۵ را ببینید حال کافرانه آمدن به سمت خدا و دین هم دقیقاً این‌طوری است. «وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ»؛ و از آن‌ها کسانی هستند که دارند حرف تو را استماع می‌کنند ولی «وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا»؛ ما بر قلب‌شان کین و غلاف گذاشتیم، «أَنْ يَفْقَهُوهُ» که بفهمند، نمی‌فهمند «وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا»؛ در گوش‌شان هم یک سنگینی گذاشتیم «وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا»؛ هر آیه‌ای ببیند ایمان نمی‌آورد. «حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُكَ يُجَادِلُونَكَ» ببینید اصلاً می‌آید پیش پیغمبر برای دعوا، «جَاؤُكَ يُجَادِلُونَكَ»؛ یعنی کسی که بیاید سر سفره‌ی قرآن برای دعوا، برای ایرادگیری، نمی‌خواهد چیزی بفهمد! آمده برای دعوا، «حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»؛ این کفار می‌گویند که این‌ها اساطیر الاولین هستند. می‌آید برای دعوا! این مدل چیزی نصیب طرف نمی‌شود. این مدلی است که کفار می‌آیند بعد یک مدل منافقانه‌ای وجود دارد که همان در ابتدای سوره‌ی منافقون هم هست، این‌جا هم وجود دارد، هم از طرف منافقین هم از طرف این یهودی‌ها، این مدلی است که می‌گوید ما ایمان آوردیم «وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ» (منافقون: ۱)؛ داری دروغ می‌گویی یعنی داری می‌گویی که تو پیغمبر خدایی و درست است؛ یعنی کذب خبری ندارد خبر کذب نیست ولی کذب مخبری دارد «وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ»؛ یعنی تو داری دروغ می‌گویی وقتی که می‌گویی شما پیغمبر هستی.

### جنگ نرم دشمن

این نوع منافقانه آمدن پیش پیغمبر است و گفتیم که به عنوان (۳۵: ۱۵: ۰۱) یکی از توطئه‌های فرهنگی جدی برای بیرون بردن از دین همین معنا بوده که «آمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (آل عمران: ۷۲) دنبال توطئه‌های خارجی‌ها خیلی با توپ و تفنگ نباشید! این‌ها کارهای جنگ‌های سخت که بکنند اتفاقاً خیلی واضح می‌شود

دشمن. در همین قرآن آیاتی وجود دارد مبنی بر این که این‌ها وقتی که می‌دیدند قبیله‌ی اوس و خزرج می‌دانید این قبیله‌ی اوس و خزرج دوتا قبیله‌ی بزرگ مدینه بودند که همیشه به جان هم دیگر بودند. بعد یکی از این رؤسای یهودی‌ها می‌بیند یک موقعی به برکت اسلام این‌ها نشستند دارند گل می‌گویند و گل می‌شنوند، حسودی کرد یک نفری را مأمور کرد گفت: می‌روی در جمع این‌ها آن یوم بعثت را یاد این‌ها می‌آوری یوم بعثت چه روزی بوده؟ یک درگیری عظیمی بین این‌ها بوده می‌نشیند این‌جا می‌گوید: که راستی آن جریان بعثت چه شد؟! آخر شما زدید؟ یا شما خوردید؟ بعد این قبیله‌ی اوس و خزرج می‌گویند: بله این قدر زدیم. می‌گوید: نه! ظاهراً ما شنیدیم که این‌ها پدر شما و مادر شما را در آوردند بعد از این طرف به آن طرف، این قدر حرف می‌شود می‌بینید که می‌رود تا مرز جنگ بین قبیله اوس و خزرج که پیغمبر باز دوباره وارد می‌شود و جلوی جنگ بین این‌ها را می‌گیرد. توطئه‌ها از این دست است، از این دست که بیا اول روز بگو که آقا چقدر خوب! آخرش بگو این دین چیز به درد بخوری هم نبود! قرآن را خواندیم چیزی هم نبود! قرآن را حتی کسی از اول تا آخر آن را بخواند اگر «**جَاؤُكَ يُجَادِلُونَكَ**» این‌طوری بخواند ایمان نمی‌آورد حتی بدتر می‌شود! (۴۰: ۱۷: ۰۱)

### وقتی قرآن کفر و عناد بعضی را بیشتر می‌کند

این که در همین سوره‌ی مائده دارد «**وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا**» (۶۴)؛ کثیری از آن‌ها را همین قرآن به طغیان و کفر می‌کشد؛ یعنی طغیان و کفرش را زیاد می‌کند. چرا؟ ببینید معده‌ی یک جوانی که سالم است، این هر چقدر میوه‌های خیلی خوب و آبدار را بخورد اتفاقاً رشد می‌کند، ولی معده‌ی یک نفر که سالم نیست، به او می‌گویند حالا کمپوت باید بخوری. این هر چقدر میوه‌های شاداب‌تر و آبدارتر بخورد معده‌ی او بدتر می‌شود، مثل یک نجاستی می‌ماند که هر چقدر آب به آن بپاشی بدتر می‌شود و بوی آن در می‌آید و این‌ها، همین‌طوری

خشک شده بود. این اگر به ده تا آیه منکر بود، آیه یازدهم باید پیغمبر بخواند دیگر! خوب آیه‌ی

یازدهم را هم او انکار می‌کند می‌شود ۱۱ تا انکار. قبلاً ده تا انکار بود حالا می‌شود ۱۱ تا انکار!

(۶۲): «وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السَّخْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعمَلُونَ»

می‌بینید کسی از این‌ها که «يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السَّخْتِ» اثم گاهی اوقات به همین

چیزهای قوی می‌گویند اثم، وقتی گفته «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» (مائده: ۲). اثم به گناه‌های

قوی می‌گویند عدوان به تعدی فعلی می‌گویند. شاهد آن این است که اثم به چه قوی می‌گویند

در همین پایین آیه هم وجود دارد.

(۶۳): «لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَنْبِيَاءُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السَّخْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ»

«أَكْلِهِمُ السَّخْتِ» یعنی رشوه‌ها، سحت یعنی پوست کندن که پوست طرف را می‌کند. رشوه و

فلان، رشوه و کارهای مالی به این سبک شما نگاه نکنید می‌بینید قرآن مملو از این معنا است که

شما ارتباط‌های مردمی‌تان را با انفاق برقرار نکنی؛ یعنی مسیر ارتباط‌های مردمی انفاق باشد. انفاق

مثل این ظروف مرتبط می‌ماند که وقتی یک سطح بالا باشد یک سطح پایین باشد مدام تلاطم

می‌کند، ولی وقتی که این ظروف مرتبط بیاید نزدیک هم‌دیگر قرار بگیرد، تلاطم ندارد. در نقطه‌ی

مقابل انفاق، ربا است یعنی هر چیزی که از این قاعده می‌زند خارج می‌کند برای همین دارد

«يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ» (بقره: ۲۷۶)؛ در مقابل ربا صدقات است، ربا چیست؟ ربا آن چیزی

است که شما بر می‌داری از مال طرف می‌کنی می‌گذاری روی مال خودت، یعنی همان عامل

معکوسی است که جامعه را می‌کشانند به عدم تعادل. ربا در معنای وسیع خودش اگر رزق معنای

وسیع دارد، انفاق هم معنای وسیع دارد ربا هم یک معنای خیلی وسیعی دارد. هر چیزی که شما

تعادل جامعه را به هم می‌ریزی و از این می‌کنی می‌گذاری روی اموال خودت، این ربا می‌شود. ولی

صدقات می‌آورد در حالت تعادل قرار می‌دهد «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ». رشوه و هر چیزی

که خروج از این مسیر باشد تعادل جامعه را به هم می‌زند. شما رشوه برای چه می‌دهی؟ برای این



می‌دهی که یک کار خلافی را انجام بدهی «لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ چقدر بد است این کاری که انجام می‌دهند بعد گیر می‌دهد به این ربّانیون و احبار می‌گوید: چرا این‌ها نهی نمی‌کنند؟ «عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السَّخْتَ» حالا عدوان آن را انداخته چرا؟ توجیهاتی بوده خیلی توجیهات آن به من نچسبیده، مثلاً گفتند ائمه یعنی هر دوتای آن یعنی ائمه و عدوان با هم‌دیگر، خودم هم به نتیجه‌ای نرسیدم، ولی یک چیزی باید باشد در یک انداختن عدوان از این وسط! یعنی توقع ندارد از ربّانیون بحث عدوان و تعدّی را، ولی لااقل این است که «لَوْ لَا يَنْهَاهُمْ»؛ با لسان خطاب دارد می‌گوید که چرا ربّانیون احبار جلوی آن‌ها را نگرفتند؟! «عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السَّخْتَ» آن‌ها بد کاری انجام دادند این‌ها کار بدتری! «لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» چون که صنع می‌دانید که به معنای کار هوشمندانه است عمل می‌تواند یک کار غیر هوشمندانه باشد، صنع از سر هوشمندی هم می‌تواند باشد. این‌ها کار بد انجام دادند این‌هایی که نهی نکردند این‌ها را که چرا بی‌تفاوت از کنار این‌ها گذشتند این‌ها کار بدتری کردند «لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السَّخْتَ» چرا این کار را نکردند؟ «لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ».

## صلوات!

۱. این جمله از آقای بهجت هست که می‌گویند که اگر سلاطین عالم می‌دانستند که نماز چقدر لذّت دارد... و الله ما نمازمان این‌طور نیست مثلاً کله معلق است یعنی می‌گویی الله اکبر سراغ کارهایت می‌روی، همه‌ی کارها را درست می‌کنی جواب کسی را که باید بدهی قرارهایت همه را تنظیم می‌کنیم و سلام می‌دهیم... ولی نماز خواندن آقای بهجت را باید می‌دیدید. از آن نماز خواندن‌هایی که «فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ» (آل عمران: ۴۹) که هر کسی، این تجربه‌ی هر کسی بوده که پشت سر آقای بهجت نماز خوانده که احساس می‌کردی که به واسطه‌ی نماز آقای بهجت دارند مثلاً خروار خروار مروارید می‌ریزند در دامن آقای بهجت که آقای بهجت همه‌اش را نمی‌تواند بردارد، و می‌ریزد بیرون، و به بقیه می‌ریزد. برای همین هر وقت به آقای بهجت می‌گفتند کلاس اخلاق برای ما بگذارید، می‌گفتند: نه! در نماز ما شرکت کنید. خودشان هم می‌دانستند نمازشان چه خیر است! توصیه هم در حد این که می‌گفتند که در خانه اگر کس است یک حرف بس است! نماز آقای بهجت چیز عجیبی بود! لمحهای از آن در نماز آقای جاودان است. آن کسانی که دو تا نماز را تجربه کردند که اگر پشت سر آقای جاودان نماز بخوانید، می‌بینید که بوی نماز آقای بهجت را می‌دهد! من فکر کردم من این را می‌فهمم، ولی یکی از اهل معنا بود این‌جا در همین خیابان ایران است، حول و حوش ۱۲۰ سالش است ولی نگاه بکنید فکر می‌کنید ۶۰ سالش است. بعد از او پرسیدیم شما چرا این‌قدر صورتت جوان است؟ گفت که من دست و صورتم را با سدر می‌شستم. بعد گفتیم شما از رفقای آقای بهجت بودید؟ گفت: نه! ما از رفقای آقای قاضی بودیم. ایشان هم می‌گفت نماز آقای جاودان نماز است! بالاخره قیمت‌ها فرق دارد.

